

ماهیت ایمان دینی از دیدگاه پل تیلیخ

مجید صادقی حسن آبادی *

حمیدرضا عبدلی مهرجردی **

چکیده

از میان متألّهان مسیحی، «پل تیلیخ» تعریف منحصر به فردی از ایمان ارائه کرده است. به نظر او، ایمان حالت دل‌بستگی نهایی شخص است که می‌تواند به امور متناهی یا نامتناهی تعلق یابد و سعادت یا شقاوت او را رقم بزند. متعلق دل‌بستگی نهایی انسان نیز شیء مادی یا امری معنوی است و مؤمن حاضر است تمام دارایی خود را نثار آن نماید. به نظر او، ایمان با هیچ یک از عقل و اراده، تعارض و تضادی ندارد. در ایمان مورد نظر «پل تیلیخ» شجاعت نیز نقش مهمی دارد و باعث می‌شود انسان به شک‌ها و ترس‌های احتمالی پیش رو غلبه کند.

واژگان کلیدی

پل تیلیخ، ایمان، دل‌بستگی نهایی، تحریف، عقل، اراده.

majd@ltr.ui.ac.ir

hamidreza.abdoli@gmail.com

تاریخ تأیید: ۸۹/۸/۱۵

*. استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان.

** کارشناسی‌ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان.

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۱۱

طرح مسئله

از آنجاکه سخن از ایمان در بین همه ادیان، جایگاه منحصر به فردی دارد و ادیان نیز پیروان خود را برای رستگاری بدان فرا می‌خوانند، تلاش برای کشف حقیقت و ویژگی‌های ایمان، گستره دامنه‌داری در مباحث فلسفه و کلام دارد و دانشمندان بسیاری وقت، ذهن و دفتر خود را وقف این مسئله مهم کرده‌اند. در الهیات مسیحی نیز دو نگرش کلاسیک و اراده‌گرایانه در باب ایمان وجود دارد:

یک. نگرش کلاسیک یا گزاره‌ای: کسانی مانند توماس آکوئیناس در کلیسای کاتولیک و مارتین لوتر در کلیسای پروتستان، از معتقدان به آن به شمار می‌آیند. در این دیدگاه، متعلق ایمان گزاره‌هایی است که از طریق وحی و کتاب مقدس به ما می‌رسد و ما باید به آنها ایمان داشته باشیم.

دو. نگرش اراده‌گرایانه یا غیرگزاره‌ای: افرادی چون پاسکال، ویلیام جیمز و پل تیلیخ جزء این گروه به‌شمار می‌روند. آنها معتقدند انسان باید فقدان شواهد و قراین کافی برای ایمان به چیزی را به‌وسیله شوق و اراده به‌سوی مقصود جبران نماید. «پاسکال» نظریه شرط‌بندی را در توجیه ایمان ارائه می‌کند. «ویلیام جیمز» قائل به «اراده معطوف به باور» در ایمان است و «پل تیلیخ» نیز ایمان را حالت دل‌بستگی نهایی و غایت قصوای انسان - که بر کل وجود فرد حاکم است - می‌خواند. از دیدگاه او، وضعیتی بر زندگی همه حاکم است که انسان باید دائماً دست به‌گزینش بزند و آن چیزی را انتخاب نماید که به آن دل‌بسته است و تعلق بیشتری به آن دارد.

این پژوهش در پی بررسی و تحلیل ماهیت ایمان دینی از دیدگاه «پل تیلیخ» است. او درباره ایمان، اندیشه و تعریف خاصی ارائه می‌دهد که کلیت آن را در کتاب «پویایی‌های ایمان» آورده است؛ البته در کتاب‌های دیگر او مانند «دل‌بستگی نهایی» و «شجاعت بودن» نیز به این مطلب پرداخته شده است. مضمون خالی نیستند. با توجه به اینکه وی در کتاب‌های دیگر خود به موضوع ایمان نپرداخته است، مقاله حاضر به‌طور خاص بر این سه کتاب متمرکز است.

زندگی و افکار پل تیلیخ

«پل تیلیخ»^۱ (۱۹۶۵ - ۱۸۸۶) یکی از مؤثرترین متألهان مسیحی در قرن بیستم است^۲ که بیشتر شهرتش را وامدار تلاش خود برای بیان زبان سنتی دینی غرب با اصطلاحات قابل فهم مدرن می‌باشد. او از فلسفه‌های سکولار متعددی از جمله «مارکسیسم»^۳ و «اگزیستانسیالیسم»^۴ و نیز از ادبیات و هنر بهره برده است. وی زندگی خود را همچون کسی می‌داند که «در مرز»^۵ بایستد؛^۶ مفسری که در مرز بین جهان قدیم و جهان جدید، فلسفه و الهیات، «سخت‌کیشی دینی»^۸ و «دنیوی‌گرایی اومانیستی»^۹ و دانشگاه و کلیسا، ایستاده است.

دو نظریه «پل تیلیخ» تأثیر بیشتری را بر جای گذاشت: یکی اینکه او دین (و ایمان) را حالت «دلبستگی نهایی» انسان تعریف کرد و بر آن باور بود که هر کس در زندگی خود به گونه‌ای مجازی، واجد سرسپردگی دینی است. دیگر اینکه او معتقد است هر زبان و هر چه درباره خدا به کار برده شود، به نحو «نمادین»^{۱۰} خواهد بود. (Edward, 1998: 409)

پل تیلیخ در ۲۰ آگوست ۱۸۸۶ در روستای «شتارتسدل»^{۱۱} در غرب آلمان در خانواده یک کشیش لوتری به دنیا آمد و به دلیل تولد در منطقه‌ای روستایی همواره احساس

1. Paul Tillich.

۲. درباره تأثیر پل تیلیخ بر فکر مسیحی گفته‌اند او با فکر متجدد و جهانی خود به انسان‌های بی‌شماری این امکان را داد تا مسیحی باقی بمانند، بی‌آنکه به متجدد بودنشان لطمه‌ای بخورد. او بر فرهنگ آمریکا تأثیر بسزایی داشته است. (بنگرید به: تیلیخ، ۱۳۷۸: ۲۹ و ۳۸)

3. Marxism.

4. Existentialism.

۵. البته باید گفت که اگزیستانسیالیسم شامل برخی از خداباوران هم می‌باشد و نمی‌توان این مکتب را کاملاً سکولار خواند.

6. on the Boundary.

۷. پل تیلیخ در کتاب «آینده ادیان» در گفتاری تحت عنوان «مرزها» درباره ایستادن خود در مرز، انواع مرزها و نیز مرزشکنی‌ها، سخن به میان آورده است. (۱۳۷۸: ۱۰۲ - ۸۵)

8. Religious Orthodoxy.

9. Humanistic Secularity.

10. Symbolic.

۱۱. «starzeddel» در استان برادنبورگ «Bradenburg» در لهستان فعلی قرار دارد.

می‌کرد به دشت و صحرا وابسته است. (توماس، ۱۳۷۶: ۹ و ۱۰) در سال ۱۹۰۴ در دانشگاه پذیرفته شد و پس از تحصیل در رشته فلسفه و الهیات و اخذ دکترای فلسفه از دانشگاه «براسلا»^۱ و لیسانس الهیات از دانشگاه «هاله»^۲ در سال ۱۹۱۲ به منصب روحانی کلیسای لوتری در استان برادنبورگ منصوب شد و دو سال بعد - که جنگ جهانی اول آغاز شد - به‌عنوان کشیش به ارتش آلمان پیوست.

سال‌های جنگ، علاقه وی را به هنر و سیاست بیشتر کرد و ترسناکی و قدرت تخریب جنگ، او را به جستجوی آرامش‌کشاند و «تیلیخ» آرامش خود را در نقاشی و نسخه‌برداری از آثار دیگران یافت. تأثیر عمیق هنر در تفکر وی به حدی بود که او از تفسیر آن، اصول فلسفه دین خود را استخراج کرد و همین نیز باعث شد تفکر درباره «الهیات فرهنگ»^۳ در ذهن او شکل بگیرد. اگرچه وی فیلسوفی حرفه‌ای بود، خود را عالِم الهیات می‌خواند:

من عالم الهیات بوده و هستم؛ زیرا مسئله وجودی دلبستگی نهایی ما و پاسخ پیام مسیحی در زندگی معنوی من همواره مؤثر بوده و هستند.
(توماس، ۱۳۷۶: ۱۵ - ۱۱)

وی همچنین در دانشگاه‌های «درسدن»^۴ و «فرانکفورت»^۵ به تدریس فلسفه پرداخت و پس از رفتن به آمریکا و تدریس در دانشگاه‌های «کلمبیا»^۶ «هاروارد»^۷ و «شیکاگو»^۸ به اوج شکوفایی رسید؛ چراکه بیشتر دوران تدریس و تدوین کتب وی در آنجا شکل گرفت. (Edward, 1998: 409 & 410) «پل تیلیخ» تا زمان مرگ خود (۱۹۶۵) سخنرانی‌های زیادی ایراد کرد و تألیفات فراوانی - در قالب کتاب یا مقاله - بر جای

1. Breslau.
2. Halle.
3. Theology of Culture.
4. Dresden.
5. Frankfurt.
6. Union Theological Seminary at Columbia University.
7. Harvard University.
8. The university of chicago.

گذاشت. مهم‌ترین اثر او «الهیات سیستماتیک»^۱ در سه جلد است. از جمله دیگر آثار مهم او «الهیات فرهنگ»^۲ «شجاعت بودن»^۳ «پویایی‌های ایمان»^۴ «عصر پروتستان»^۵ «عشق، قدرت و عدالت»^۶ «تزلزل بنیادها»^۷ «آینده ادیان»^۸ و ... می‌باشند.

تعریف ایمان

«پل تیلیخ» ایمان را به حالت «دلبستگی نهایی»^۹ تعریف می‌کند. وی منظور خود را با مثالی توضیح می‌دهد. او معتقد است همه جانداران دلبستگی دارند؛ مثلاً به غذا؛ ولی انسان در دلبستگی خود این‌گونه از سایر جانداران جدا می‌شود که می‌تواند به اموری معنوی مانند زیبایی نیز دلبستگی داشته باشد. نهایی بودن این دلبستگی نیز به این معناست که شخص را به طور کامل سرسپرده خود نموده، به او وعده «تکامل تام» (تحقق تام)^{۱۰} می‌دهد. او مدعی است اگر چیزی متعلق این دلبستگی قرار گیرد، شخص را بر آن می‌دارد که حاضر شود تمام دیگر تعلقات خود را فدای آن کند. وعده تکامل تام نیز لزوماً نباید به امری معین باشد؛ بلکه می‌تواند به امری نامعین باشد؛ مثلاً عظمت یک ملت که شخص حاضر است حتی جان خود را نثار کند. «پل تیلیخ» اموری چون ناسیونالیسم افراطی قرن خود، خدای عدالت در عهد عتیق، یهوه برای مردم عهد عتیق یا موقعیت اجتماعی را مثال می‌زند و می‌گوید هر کدام از اینها می‌توانند خدای مردم یا متعلق دلبستگی آنها قرار گیرند؛ چراکه هر چیزی می‌تواند متعلق دلبستگی نهایی قرار گیرد. (Tillich, 1957: 4)

1. Systematic Theology.
2. Theology of Culture.
3. Courage to Be.
4. Dynamics of Faith.
5. The Protestant Era.
6. Love, Power and Justice.
7. The Shaking of Foundations.
8. The Future of Religions.
9. Ultimate Concern.
10. Total Fulfillment.

البته او می‌داند گاهی اصطلاح «دلبستگی نهایی» به‌منظور فهم بهتر به «جدیت نهایی»^۱ یا «جدیت بی‌قید و شرط»^۲ نیز تغییر می‌کند. او واژه «جدیت» را می‌پذیرد؛ چراکه به عقیده وی، هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود چیزی ندارد که سر تسلیم برای آن فرود نیاورد؛ اگرچه همین ادعا باشد که: «چیزی متعلق جدیت من نیست». (Ibid, 1955:1 - 5) وی گاهی برای بسط و تفهیم بهتر منظور خود از اصطلاح «قبض شدن» یا «فرا گرفته شدن»^۳ استفاده می‌کند؛ زیرا با این معنا، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند من خود، فلان چیز را متعلق دلبستگی‌ام قرار داده‌ام؛ زیرا ما نمی‌توانیم آن را تولید کنیم؛ بلکه به وسیله آن فرا گرفته می‌شویم؛ حتی اگر همین ادعا ما را فرا گرفته باشد. او همچنین برای تبیین بیشتر اصطلاح مورد نظر، واژه‌های «چیره شدن»^۴ و «بازداشته شدن» یا «توقیف شدن»^۵ را نیز مناسب می‌داند. (Ibid, 1957:4 & 5)

در توضیح اینکه چرا وی از چنین اصطلاحاتی در تفهیم بهتر تعریف خود از ایمان استفاده می‌کند باید گفت هر یک از آنها به‌نحوی ذهن خواننده را به معنا یا حالت مدنظر نویسنده نزدیک می‌کنند. (Horne, 1984:169 & 170) وقتی او برای فهم ایمان از اصطلاح «جدیت نهایی» یا «جدیت بی‌قید و شرط» استفاده می‌کند، دو عنصر را شریک می‌داند: یکی اینکه شخص در مسئله ایمان، به امری «جدیت» دارد و حاضر است برای رسیدن به آن هرکاری انجام دهد، نه آنکه علاقه‌ای ساده مطرح باشد و نکته دیگر اینکه، این جدیت پایدار هست و شخص در هیچ حالتی - مثلاً در بروز تعارضات ذهنی - از ایده و دلبستگی خود دست نمی‌شوید. اینکه این ایمان، حالتی از بی‌قید و شرطی را دارا خواهد بود حاکی از همین است؛ یعنی این‌طور نیست که فرد، ایمان خود را در گرو قید یا شرطی قرار داده باشد که اگر آن شرط رخت بریندد، او ایمان خود را بیازد.

1. Ultimate Seriousness.
2. Unconditional Seriousness.
3. Being Grasped.
4. Overcome By.
5. Being arrested By.

با این توضیح، اصطلاحات دیگر «پل تیلیخ» در بیان «ماهیت ایمان دینی» راحت‌تر فهمیده می‌شود. در اینجا وقتی از ایمان به «قبض شدن» (فرا گرفته شدن) یا «چیره شدن» تعبیر می‌شود، منظور نتیجه‌ای است که شخص مؤمن از ایمان خود در درون خود می‌یابد. به عبارت دیگر، این اصطلاحات ناظر به نتیجه ایمان آوردن است. اینجاست که فرد نسبت به هر امر دیگری جز متعلق نهایی خود، بی‌توجه می‌شود و در هر حال آن چیزی را می‌جوید که بدان ایمان پیدا کرده است. پس این شخص به واسطه ایمان به امری خاص، نسبت به دیگر امور «بازداشته» شده است و ایمان او منحصر در همین امر است. بنابراین هر یک از اصطلاحاتی که «تیلیخ» برای توضیح منظور خود از ایمان ارائه می‌کند، ناظر به حقیقتی از این مسئله است که باعث می‌شود معنای مد نظر او از ایمان بهتر و دقیق‌تر فهمیده شود.

نکته دیگر اینکه از دیدگاه «پل تیلیخ» تعریف ایمان به دل بستگی نهایی، همان تعریف دین به معنای اعم^۱ است که حتی امور سکولار یا کفرآمیز را نیز شامل می‌شود. به نظر او، این ناشی از دید عمیق‌تر به دین است. البته تصور سنتی از دین (به معنای اخص) نیز تحت این تعریف واقع می‌شود. دین در معنای اعم که همان دل بستگی نهایی است، می‌تواند در نقاشی یک نقاش، تلاش یک فیلسوف برای فهم حقیقت یا یک ایده سیاسی ظهور پیدا کند؛ اگرچه از دیدگاه سنتی چنین تلقی نشوند. (Brown, 1965: 2 & 3) به عبارت ساده‌تر، دینی که سنت به ما عرضه می‌کند، می‌تواند یکی از مصادیق ایمان ما قرار گیرد، وگرنه ایمان به خودی خود به دیگر امور هم تعلق می‌گیرد.

در واقع نزد پل تیلیخ ایمان معنای گسترده‌ای دارد و فقط یک باور نیست؛ بلکه ایمان بیانگر حالتی است که شخص، گرفتار قدرت وجود می‌شود؛ وجودی که فراتر از هر چیز بوده، در همه چیز سهیم است. اینجاست که فرد باید از خود «شجاعت»^۲ به خرج دهد و

۱. در عبارات پل تیلیخ از واژه‌های «larger» یا «broad» به معنای گسترده و «narrow» به معنای باریک استفاده شده است که ما از آنها به اعم و اخص تعبیر کرده‌ایم.

2. Courage.

با تأیید خود، قدرت وجود را در مقابل عدم بپذیرد و شجاعت و قدرت را تجربه کند. به بیان دیگر، معنای ایمان در پرتو مفهوم شجاعت درک می‌شود. ایمان مؤلّد و پیش‌فرض شجاعت است و باعث شجاعت در مقابل «یأس»^۱ می‌شود؛ چه یأس ناشی از اضطراب از سرنوشت مرگ و چه یأس ناشی از اضطراب از پوچی و بی‌معنایی یا گناه و محکومیت.^۲ ایمان مطلق، چیزی فراتر از معنا یا مواجهه الهی - بشری است.^۳ (Tillich, 1965:171-178)

اکنون باید گفت ثمره این مواجهه که از آن به «ایمان مطلق» تعبیر می‌شود و بین

1. Despair.

۲. برای فهم این مطلب لازم است از معانی ترس (fear)، اضطراب (anxiety) و یأس (despair) از دیدگاه «پل تیلیخ» آگاه شد. ترس با اضطراب تفاوت دارد؛ اگرچه نسبت به هم بی‌ارتباط نیستند. ترس هراس ناشی از حس گم کردن شخص یا چیزی یا نوعی احساس طرد شدن، درد و غیره از وقوع یک واقعه است در حالی که اضطراب به خاطر نتایج ضمنی این وقایع است؛ مثلاً ترس از مرگ، ترس از حادثه‌ای است که احتمالاً رخ خواهد داد و تحمل درد و از دست دادن را به دنبال خواهد داشت؛ ولی اضطراب به سبب مرگ، حکایت از حالتی دارد که انسان می‌اندیشد که «پس از مرگ» چه خواهد شد. (Tillich, 1965:37 & 38) یعنی با خبری موجود از عدم احتمالی خود و تناهی شخصی. (Ibid, 1957: 35 & 36) این اضطراب به سه شکل بروز می‌کند؛ یکی اضطراب از سرنوشت و مرگ (fate and death)؛ چراکه عدم نفس وجودی، انسان را تهدید می‌کند. دیگری اضطراب از پوچی و بی‌معنایی (emptiness and meaninglessness)؛ چراکه عدم نفس معنوی، انسان را تهدید می‌کند (مثل شک) و اضطراب از گناه و محکومیت (guilt and condemnation)؛ چراکه عدم نفس اخلاقی، انسان را تهدید می‌کند. حال این اضطراب‌ها باعث پیدایش یأس در وجود آدمی می‌شوند. (Ibid, 1965:40 _ 54)

یأس به معنای ناامیدی (without hope) و اینکه شخص از عدم خود آگاه می‌شود و در این حالت انسان آگاهانه می‌داند پس از وجود، آینده‌ای نیست و غلبه بر عدم است. این عدم می‌تواند عدم نقص وجودی، معنوی یا اخلاقی باشد؛ یعنی یأس از سرنوشت، بی‌معنایی یا محکومیت. (Ibid: 54-56)

اکنون شخص برای مقابله با این یأس‌ها باید شجاعت به خرج دهد و ایمان بیاورد. اینجاست که مفهوم «شجاعت بودن» (courage to be) و «پویایی‌های ایمان» (Dynamics of faith) که نام دو کتاب مهم اوست، به خوبی درک می‌شود. (بنگرید به: ۱۳۸۱: ۲ / ۱۱۱ - ۱۰۹)

۳. «پل تیلیخ» این اضطراب را در قالب نتیجه‌گیری از یک داستان موجود در کتاب مقدس و به بیانی واضح در فصل بیستم از کتاب «The new being» بیان می‌کند.

انسان منتهای با امر نامتنهائی و واحد صورت می‌گیرد، این است که منتهائی، امر نامتنهائی را در خود می‌یابد که از آن به «وجد»^۱ تعبیر می‌شود. البته وجه تسمیه آن می‌تواند این باشد که در مواجهه پیش‌گفته، انسان منتهائی، امر نامتنهائی و قدسی را می‌یابد و «وجدان» می‌کند. وجه تسمیه دیگر اینکه، حاصل این مواجهه چیزی جز مغلوب قدرت نامتنهائی شدن نیست و از آن جهت که انسان در فعل ایمان و نهایتاً تجربه آن نامتنهائی، فراچنگ زده شده، توقیف می‌گردد، از آن به وجد یا حالت خلسه تعبیر کرده‌اند.

به بیان «پل تیلیخ» معنای وجد این است که شخص، بیرون از خود بایستد، نه آنکه از شخص بودن ساقط شود. در وجد هم آگاهی از حقیقت و ارزش اخلاقی وجود دارد و هم اموری چون عشق و نفرت منازعه، آشتی و ... بنابراین در هر فعل ایمان تأییدی شناختاری وجود دارد که در پی فرآیند مستقل تحقیق نیست؛ بلکه به معنای تأییدی غیرقابل انفکاک از تسلیم خواهد بود.^۲ از این رو ایمان فعلی معطوف به باور محسوب نمی‌شود.

نکته دیگر اینکه، حالت وجدی ایمان طغیان عاطفی نیست؛ ولی مانند هر فعل معنوی انسان، دربردارنده عاطفه است؛ یعنی اگرچه ایمان عنصری از عاطفه را در برمی‌گیرد، هرگز عاطفه موجد ایمان (وجد) نیست. (Ibid, 1957: 7)

سنخ ایمان

از جمله مباحث مهم در تبیین ماهیت ایمان دینی، تعیین سنخ آن است که ایمان از سنخ وفاداری، اطاعت و اعتماد است یا از سنخ تعلق و وابستگی و یا از سنخ تجربه. گروهی هم ایمان را از سنخ باور می‌دانند. البته ایمان می‌تواند از سنخ فعل یا انفعال نفسانی باشد. به هر حال، پذیرش هر سخن لوازمی را نیز در پی دارد.

1. Ecstasy.

۲. تأیید در اینجا به این معنا نیست که شخص بعد از مطالعه و تحقیق، تأیید شناختاری کند و بعد ایمان بیاورد؛ بلکه شخص باید تأیید کند که آیا نسبت به متعلق ایمان خود تسلیم بشود یا نشود و برای همین «تیلیخ» می‌گوید ایمان دارای محتوای شناختاری و فعل اراده شخص است. (Tillich, 1957: 8)

«پل تیلیخ» نیز از این قاعده مستثنا نیست. او ایمان را از سنخ فعل می‌داند، نه انفعال؛ یعنی «فعل کل شخصیت»^۱ که محور^۲ حیات شخصی واقع می‌شود و تمام عناصر آن را دربر می‌گیرد؛ نه آنکه برخاسته از بخش خاص یا کارکرد خاصی از وجود انسان باشد. از سوی دیگر، فعل ایمان فعلی است که توسط ذهن انسان صورت می‌پذیرد^۳ و سرچشمه فعل ایمان، تمام عناصر و بخش‌های وجود انسان است که نهایتاً از ذهن انسان صادر می‌شوند. اگرچه ایمان فعلی آگاهانه است، نمی‌توان وجود عناصر ناآگاهانه را نیز در آن نادیده گرفت. البته این عناصر ناآگاهانه تنها در صورتی می‌تواند در فعل ایمان تأثیر بگذارد و به آن تحقق بخشد که به سوی محور شخصی حرکت داده شود، در غیر این صورت ایمان، اجباری^۴ بیش نیست؛ در حالی که ایمان فعلی آزادانه است. (Ibid: 4 & 5) به عبارت دیگر، ایمان «فعل اراده»^۵ شخص است. (Ibid:6)

از طرف دیگر گفتیم «پل تیلیخ» در تعریف خود از اصطلاحات «قبض شدن» یا «فراگرفته شدن»، «چیره شدن» و «توقیف شدن» استفاده می‌کند^۶ و مدعی است هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند من خود، فلان چیز را متعلق دلبستگی خود قرار داده‌ام؛ زیرا ما نمی‌توانیم آن را تولید کنیم؛ بلکه به وسیله آن فرا گرفته می‌شویم، حتی اگر همین ادعا ما را فرا گرفته باشد. (Brown, 1965: 4 & 5)

چنان که مشاهده می‌کنیم، ایمان در این بیان، یک انفعالی بیش نیست. اکنون باید دید بیان دوگانه وی از مسئله سنخ ایمان دینی، تعارضی را دربر دارد یا نه؟ پاسخ این است که اگر دقیق بنگریم، ایمان از آن جهت که فرا گرفته شدن از سوی نامتناهی است، امری انفعالی و غیر ارادی می‌باشد و از آن جهت که روی آوردن متناهی به نامتناهی

1. Act of total personality.

۲. عمل محوری یا مرکزی حیات شخص که وی از آن به «Center of personal life» تعبیر می‌شود.

3. Act of human mind.

4. Compulsion.

5. Act of will.

۶. معنای این اصطلاحات و تبیین مراد «تیلیخ» از استفاده آنها در بحث تعریف ایمان گذشت.

است، فعل و امری آزادانه و ارادی خواهد بود.^۱ به بیان ساده‌تر، فعل بودن ایمان ناظر به آغاز است و انفعالی بودن آن ناظر به انجام و نتیجه ایمان؛ یعنی شخص در اینکه آیا ایمان بیاورد یا نه و به چیزی دل‌بستگی پیدا کند یا نه، به نحوی مختار است. او بسته به اختیار خود، آغازگر فعل ایمان می‌شود؛ ولی بعد از آنکه ایمان آورد و ایمانش دوام پیدا کرد، ناگزیر با نامتناهی یا امر قدسی مواجه می‌شود. شخص در اینجا بی‌اختیار گرفتار قدرت وجود می‌شود و نامتناهی سراسر وجود او را دربر می‌گیرد و امر نامتناهی او را «قبض» و «توقیف» می‌کند. حالتی که پس از ایمان آوردن اختیاری و ارادی، دیگر از آن گریزی نیست.

پس انسان یک بار فعال است و یک بار منفعل؛ فعال از آن جهت که ایمان می‌آورد (فعل ایمان) و متناهی به سوی نامتناهی رو می‌کند و منفعل از آن جهت که همین انسان متناهی با نامتناهی روبرو می‌شود و آن را تجربه می‌کند. «پل تیلیخ» از حالت اخیر در صورتی که آن نامتناهی واقعاً نامتناهی و قدسی باشد، به «تجربه امر قدسی» تعبیر می‌کند.

سخن آخر اینکه «پل تیلیخ» این بیان دوگانه از سنخ ایمان را مقدمه‌ای برای بحث شک و یقین در ایمان قرار می‌دهد. او معتقد است ایمان از آن حیث که متناهی (انسان) امر نامتناهی (یا قدسی) را تجربه می‌کند، یقینی و از آن جهت که متناهی در مواجهه با نامتناهی قرار می‌گیرد، غیر یقینی است و این امر غیر یقینی دائماً در ایمان وجود دارد. به عبارت دیگر، در اینکه شخص با ایمان آوردن وارد حرکت به سوی نامتناهی می‌شود و قرار است آن را تجربه کند، شکی نیست و ما در اینجا واجد یقین هستیم؛ ولی هنگامی که متناهی، نامتناهی را تجربه می‌کند، چون هرگز نخواهد توانست واجد درک صحیح از آن شود و دقیقاً بفهمد آن امر چیست، دچار نوعی سردرگمی می‌گردد که از آن به شک تعبیر می‌شود. (Tillich, 1957: 16)

۱. «تیلیخ» همین سؤال را در مصاحبه‌ای به نحوه دیگری نیز پاسخ داده که در بحث «ایمان، آزادی و اراده» طرح شده است. (بنگرید به: 8 Tillich, 1965)

متعلق ایمان

«پل تیلیخ» این بحث را تحت عنوان «منبع ایمان»^۱ مطرح می‌کند. به نظر او، متعلق ایمان امری نامتناهی و نهایی است. ایمان همان دلبستگی «بی‌قید و شرط»^۲ است که آن امر بی‌قید و شرط به‌طور نهایی تجربه می‌شود. او معتقد است فعل ایمان، امری ذهنی^۳ است که انسان از طریق آن به چیزی باور پیدا می‌کند و فعل کل شخصیت به شمار می‌رود؛ ولی متعلق آن (آنچه به آن باور می‌شود) عینی^۴ است. (Brown, 1965: 5 & 6)

بنا بر تعریف وی از ایمان، متعلق ایمان یا دلبستگی نهایی چیزی است که شخص حاضر است همه تعلقات خود را به‌پای آن فدا کند. امری که به شخص، وعده «تکامل تام»^۵ می‌دهد و او را به طور کامل سرسپرده خود می‌نماید. این متعلق عینی می‌تواند به دو نحوه، وجود داشته باشد؛ نحوه‌ای که بین انسان و دیگر موجودات زنده مشترک است، مثل غذا و نحوه‌ای که منحصر به انسان‌ها می‌باشد؛ یعنی دلبستگی‌های معنوی^۶ مثل دلبستگی‌های شناختاری،^۷ زیبایی‌شناختی^۸ و ... چنانکه گفتیم، هر چیزی می‌تواند متعلق این نوع دلبستگی قرار گیرد؛ مثلاً ناسیونالیسم افراطی قرن معاصر، خدای عدالت در عهد عتیق، یهوه برای مردم عهد عتیق یا موقعیت اجتماعی. (Tillich, 1957: 1-4)

حال اگر ایمان به امری واقعاً نهایی و نامتناهی تعلق گرفت، «ایمان صادق»^۹ تلقی می‌شود؛ مانند خدا در ادیان؛ در حالی که اگر متعلق آن امری متناهی و ابتدایی باشد،

1. The Source of Faith.
2. Unconditiona.
3. Subjective.
4. Objective.
5. Total Fulfillment.

البته پل تیلیخ گاهی از این امر به تکامل نهایی (Ultimate fulfillment) نیز تعبیر می‌نماید.

(Tillich, 1957: 2)

6. Spiritual.
7. Cognitive.
8. Aestic.
9. True faith.

«ایمان بت‌پرستانه»^۱ خواهد بود (Ibid:12) و برای همین است که می‌گوید: «محتوای ایمان مطلق،^۲ خدای برتر از خدا^۳ است». (Ibid, 1965:182)

منظور از این سخن آن است که اگرچه هر چیزی می‌تواند متعلق دلبستگی نهایی (ایمان) در انسان واقع شود و خدای او به شمار آید، اگر ایمان واقعاً صادق و متعلق آن نهایی و قدسی باشد، ما به ایمان مطلق دست یافته‌ایم و از طرف دیگر، آن امر واقعاً نهایی و قدسی که می‌تواند متعلق ایمان انسان‌ها واقع شود و ایمان مطلق را به دست دهد، چیزی جز خدای ادیان نیست. بنابراین «پل تیلیخ» در جمله کوتاه «متعلق ایمان مطلق خدای برتر از خداست» می‌خواهد بگوید خدای ادیان، برتر از دیگر اموری است که متعلق ایمان افراد واقع می‌شوند و اگر متعلق ایمان شخصی خدای دینی باشد، ارزش بیشتری دارد تا آنکه چیزی دیگر خدای این شخص واقع شود؛ چراکه تنها خدای ادیان است که حقیقتاً نامتناهی و قدسی است و می‌تواند به انسان، ایمانی واقعاً صادق ببخشد. وی در جایی دیگر، ذیل داستانی که از انجیل نقل می‌کند، متعلق دلبستگی نهایی را دو قسم بر می‌شمرد: یکی آنکه به چیزهای متعددی مربوط می‌شود که همه آنها ابتدایی، متناهی و متغیر هستند و دیگر دلبستگی به امری واحد، نامتناهی، نهایی و دائم.^۴ نتیجه او از این داستان آن است که دلبستگی به امور متعدد مذموم نیست؛ چراکه همین دلبستگی‌ها فرهنگ و زندگی ما را می‌سازند و زمینه را برای تحقق دلبستگی به امر واحد ایجاد می‌کنند؛ ولی باتمام اهمیت خود، سرسپردگی نهایی، بی‌قید و شرط و نامتناهی را مطالبه نمی‌کنند و نمی‌توانند اهمیت مطلق و نهایی را به خود اختصاص دهند. پس آنچه ممدوح عیسی است، دلبستگی به امر واحد یعنی خداست؛^۵ چیزی که نسل بشر بدان محتاج است. (Tillich, 1955:1 & 2)

1. Idolatrous Faith.
2. Content Pure Faith.
3. God above God.
4. Lasting.

۵. البته در عبارات و تحلیل وی از داستان مربوط، امر واحد، خود عیسی بیان شده است.

به عبارت دیگر، وی به این مسئله واقف است که ایمان همه مؤمنان به خدای ادیان تعلق نگرفته است و بیشتر آنان به اموری دیگر دلبستگی دارند؛ ولی در عین حال اذعان می‌کند دلبستگی به امور متعدد دیگری غیر از خدای دینی مطرود نیست؛ چراکه به هر حال همین دلبستگی فرهنگ و جامعه را شکل می‌دهند. البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که ایمان به این امور متعدد، به اندازه ایمان به خدای واحد، نامتناهی و قدسی ادیان، ارزشمند نیست.

نکته دیگر اینکه منظور «پل تیلیخ» از اینکه نسل بشر به آن خدای واحد محتاج است، آن است که بشر باید به تدریج دلبستگی‌های خود را به سمت ایمان به خدای دینی (خدای عیسی) سوق دهد و در متعلق ایمان او تغییر رخ دهد؛ آن‌هم تغییر تکاملی و بدین واسطه جامعه تکامل می‌یابد. جامعه متعالی مد نظر «پل تیلیخ» جامعه‌ای است که دلبستگی نهایی‌اش خدای دین عیسی باشد.

نکته نهایی اینکه در ارتباط بشر با امر نهایی یا متعلق دلبستگی نهایی، ممکن است تغییر نیز رخ دهد. به نظر وی، «ارتباط بشر و [امر] نهایی دستخوش تغییر است. محتوای (متعلق) دلبستگی نهایی از بین می‌رود یا با [امور] دیگری جایگزین می‌شود.» (Tillich, 1957: 96) ایمان انسان‌ها می‌تواند از رهگذر همین ویژگی رفته‌رفته تکامل یابد و به سمت امری نامتناهی و واحد سوق پیدا کند و ایمان صادق به دست دهد. البته همین ویژگی می‌تواند ایمان را به تدریج به سمت انحطاط برده، ایمان کاذب یا بت‌پرستانه را نتیجه دهد.

ایمان و عقل

از دیدگاه «پل تیلیخ» تعارض یا عدم تعارض عقل^۱ و ایمان، منوط به نوع تعریف هر یک است. به نظر او، اگر در معنای ایمان سوء فهم پیش آید، با عقل در تعارض خواهد بود؛ ولی اگر ایمان به دلبستگی نهایی تعریف گردد، جای تعارضی باقی نخواهد ماند.

1. Reason.

(Ibid:74) او ابتدا برای عقل، دو معنای متمایز ذکر می‌کند:

معنای اول اینکه آن را به معنای روش علمی، دقت منطقی و محاسبه فنی به شمار آوریم؛ یعنی آنچه امروزه از معنای عقل در اذهان رایج است. در این حالت، عقل نقش جهت‌دهنده برای اعمال این کنترل‌های علمی و منطقی را ایفا می‌کند و نام «ابزاری» بر آن می‌نهیم که وسایل را به ما می‌بخشد و نقش واسطه دارد، نه غایت. این همان عقل مربوط به زندگی روزمره مردم و شاخص تمدن فنی ماست.

معنای دیگر عقل که به نظر او بیشتر در دوره‌های فرهنگ غربی متداول بوده است، حکایت از مبدأ معنا، ساختار، قوانین و اصول دارد که در این حالت، معادل انسانیت انسان در مقابل دیگر موجودات است که مبنای زبان، آزادی و خلاقیت انسان می‌باشد. این نوع از عقل، متضمن جستجوی معرفت، تجربه، هنر و تحقق دستورات اخلاقی است.

به نظر نگارنده، معنای اول ناظر به قدرت و ابزاری در تحقیقات علوم طبیعی است؛ در حالی که معنای دوم بیانگر قدرت فهم و شناخت است. اگر کسی عقل به معنای اول را دارا نباشد و نتواند از ذهن خود به‌عنوان وسیله‌ای برای تحقق تحقیقات علمی استفاده کند، از انسان بودن ساقط نمی‌شود؛ حال آنکه فرض نداشتن عقل به معنای دوم از او انسانیت را سلب می‌کند. در واقع معنای اخیر بیانگر ناطقیت انسان و وجه تمایز او با تمام موجودات دیگر عالم است.

اکنون باید گفت در معنای دوم است که انسان می‌تواند واجد دلبستگی نهایی یا ایمان شود و فرض تعارض ایمان با عقل در این معنا، مساوی با سلب انسانیت از انسان است؛ یعنی اگر به این معنای از عقل نظر کنیم، می‌توانیم بگوییم، این موجود با چنین ویژگی خواهد توانست به امری دلبستگی پیدا کند و ایمان بیاورد؛ چراکه ایمان نیز فعل ارادی و وجودی شخص است و حکایت از انسانیت او دارد. به عبارت دیگر، ما باید بین انسان و دیگر اشیای عالم چنین تمایز قایل شویم که در دیگر اشیا هیچ استعداد تغییر و تکامل معنوی وجود ندارد؛ درحالی که انسان تنها موجود عالم است که امکان‌های بسیاری پیش رو دارد و می‌تواند استعدادهای نشکفته خود را شکوفا کند.

حال اگر بگویند این ویژگی انسان از چه عنصری سرچشمه می‌گیرد، باید بگوئیم اینکه انسان می‌فهمد و هم خود و هم استعداد خود را می‌شناسد و می‌تواند تکامل یابد، مدیون قوه عقل به معنای شناخت در درون خود است (عقل به معنای دوم). بنابراین عقل به این معنا نمایان‌گر انسانیت انسان است. از طرفی به علت وجود چنین عنصری است که انسان می‌تواند به امری دل‌بستگی پیدا کند و ایمان ورزد. بنابراین بین «ایمان» و «عقل» (به این معنا) تعارضی نیست و فرض تعارض بین این دو به معنای سلب انسانیت از انسان است. در این حالت، ایمان فعلی است که عقل به واسطه آن می‌تواند به طور وجدی به ما فوق خود دسترسی پیدا کند؛ یعنی عقل متناهی انسان که از تناهی خود مطلع است، فراتر می‌رود و با نامتناهی مواجه شده، آن را تجربه می‌کند. این همان تکامل عقل است که توانسته امری قدسی و نهایی را فراتر از محدوده‌های تناهی تجربه کند. (Tillich, 1957: 75 - 77)

پس رابطه عقل و ایمان این‌گونه است که «عقل، پیش‌فرض^۱ ایمان و ایمان، تکامل^۲ عقل است». (Ibid: 77) توضیح اینکه، چون انسان عقل به معنای دوم دارد قادر است ایمان بورزد و وجود چنین عنصری باعث فهم معنای صحیح از چیستی انسان است. پس تا اینجا عقل بر ایمان مقدم است. پس از این مرحله، انسان (متناهی) با فعل ایمان خود، رو به سوی نامتناهی کرده، سعی دارد آن امر قدسی را تجربه کند و به وجد دست یابد. اگر چنین اتفاقی رخ دهد، می‌توان گفت فعل ایمان شخص، باعث تکامل او شده است. در واقع این ایمان، چیزی جز قدرت شناخت و حرکت یا همان عقل نبوده است که اکنون به واسطه استمرار در ایمان ورزیدن به تجربه قدسی منجر شده است. پس می‌توان گفت اکنون عقل تکامل یافته است که از آن به ایمان تعبیر می‌شود. بنابراین «عقل»، پیش‌فرض «ایمان» و «ایمان»، تکامل «عقل» است. به عبارت دیگر، هیچ تعارضی بین آن دو وجود ندارد. البته امروزه به دلیل تحریف معانی عقل و ایمان از

-
1. Presupposition.
 2. Fulfillment.

جایگاه خود و بت‌پرستانه شدن آنها شاهد تعارض‌هایی هستیم؛ ولی باید از این «هست» به یک «باید» رسید؛ یعنی «باید» درصدد ارائه ماهیت حقیقی ایمان و عقل بود. (Ibid: 78)

البته به نظر «تیلیخ»، ایمان فعل هیچ‌یک از کارکردهای عقلانی انسان نیست؛ همان‌گونه که فعل ناآگاهانه انسان نیز نیست؛ بلکه فعلی است که عناصر عقلانی و غیرعقلانی وجود بشر در آن تعالی می‌یابند. ایمان متضمن فعلی وجدی و فراتر از ساختارهای ناآگاهانه غیرعقلانی و آگاهانه عقلانی است. (Ibid: 6) همان‌طور که او در بحث «تحریف معنای ایمان» متذکر می‌شود، ایمان را نمی‌توان صرفاً فعل شناخت، فعل اراده یا فعل عاطفه به‌شمار آورد؛ بلکه ایمان واجد هر یک از این عناصر هست و هیچ‌یک از آنها هم نیست! نمی‌توان گفت ایمان، تنها از عقل یا یکی از کارکردهای آن به وجود می‌آید یا تنها از اراده یا عاطفه؛ بلکه در شکل‌گیری آن هم امور آگاهانه‌ای چون شناخت مؤثر است و هم امور ناآگاهانه‌ای مانند تحریکات حسی و عاطفی که انسان را به دل‌بسته شدن به امری خاص تحریک می‌کنند.

ایمان و اراده

«پل تیلیخ» در این باره بیان دوگانه‌ای دارد. او در یکجا متذکر می‌شود ایمان فعلی ارادی و کاملاً آزادانه است و به عبارت دقیق‌تر، ایمان فعل اراده^۱ شخص است (Tillich, 1957: 5 - 8) اما در جایی دیگر می‌گوید امر نهایی ما را قبض کرده و آن قدر قدرتمند است که تمام شخصیت ما را مطالبه می‌کند؛ ولی به وسیله عقل یا اراده ایجاد نمی‌شود؛ بلکه تصمیم ما را تعالی می‌بخشد و ما در این باره تصمیمی نمی‌گیریم، وگرنه آن امر نهایی نخواهد بود. برای حل این دیدگاه ظاهراً متناقض، پاسخ‌های موفقیت‌آمیزی را ارائه کرده است که به سه مورد آن اشاره می‌شود:

یک. اراده هرگز موجد و علت ایمان نیست؛ بلکه اراده به این تعلق می‌گیرد که ما در

1. Act of will.

پی پذیرش و تسلیم در برابر چیزی هستیم که می‌خواهیم بدان ایمان بیاوریم. در اینجا ما اراده می‌کنیم تسلیم بشویم یا نه؛ نه آنکه اراده، ایمان را - که همان حالت وجدی^۱ است - ایجاد کند. (Ibid, 1957: 7)

دو. ایمان از آن جهت که فرا گرفته شدن از سوی امر نامتناهی است، غیر ارادی و انفعالی محسوب می‌شود؛ ولی از آن جهت که متناهی به نامتناهی رو می‌کند، امری کاملاً آزادانه و بیانگر فعل ایمان است. (Ibid: 16) به عبارت دیگر، اینکه شخص (متناهی)، فعل ایمان (نیل به سوی نامتناهی) را آغاز می‌کند، ارادی است؛ ولی هنگامی که متناهی، امر قدسی و واحد (نامتناهی) را تجربه می‌کند، مقهور قدرت نامتناهی می‌شود. به عبارتی، «قبض» شده، «فراچنگ» زده می‌شود. اینجا دیگر اختیاری در کار نیست؛ چراکه متناهی قهراً و اجباراً «توقیف» می‌شود.

سه. بیان آخر پاسخی است که وی در مصاحبه‌ای به دانشجویان ارائه می‌کند. دانشجویی می‌پرسد شما معتقدید ما در دل‌بستگی نهایی، فراچنگ زده و قبض می‌شویم. آیا این موهم آن نیست که ما مجبوریم و اراده‌ای نداریم و اصلاً اصطلاح «فعل ایمان»^۲ معنایی دارد؟

پاسخ «پل تبلیخ» این است که اراده‌ای که در بحث فلسفه جبری (جبرگرایی) مطرح می‌شود، دیگر برای او معنا و جایگاهی ندارد؛ چراکه منسوخ شده، واژگان فلسفی آن را تعالی بخشیده‌اند؛ آن‌هم با روشی پدیدارشناختی^۳ که به بشر عینیت نمی‌بخشد تا او را مجبور به امری کند. اگر ما بشر را یک «شیء»^۴ در نظر بگیریم، مسئله رفتار اخلاقی لاینحل می‌ماند؛ ولی اگر او را «عین»^۵ (موضوع) در نظر بگیریم، پاسخ همان منجر شدن به جبرگرایی است. هنگامی که ما از فعل اخلاقی «تصمیم» شرحی پدیدارشناختی ارائه

1. Ecstatic.
2. Act of faith.
3. Phenomenological.
4. Thing.
5. Objec.

می‌کنیم، می‌دانیم که نه ضرورت^۱ و نه امکان^۲ متضمن آن نیستند؛ بلکه مستلزم عکس‌العمل تام وجود محوری ماست. ما این فعل محوری وجودمان را «آزادی»^۳ می‌نامیم، ولی این آزادی مطلق نیست؛ بلکه داخل در تقدیر (سرنوشت) ماست که بدان واسطه مرد، زن یا از طایفه و مذهب خاصی شده‌ایم. تا به حال، تمام تصمیماتی که گرفته‌ایم، به ما کمک کرده‌اند تا ما تعیین یابیم^۴ یا به عبارتی مجبور شویم.

«پل تیلیخ» ترجیح می‌دهد به جای واژه‌های «ضرورت» و «امکان» از واژه‌های «آزادی» و «تقدیر» استفاده کند، آن‌هم به‌عنوان شرحی پدیدارشناختی از فعل‌های آزادانه. به عبارت دیگر، او معتقد است ما نمی‌توانیم در خود، حالت وجدِ دل‌بستگی نهایی ایجاد کنیم؛ ولی آزادی‌مان را بپذیریم یا نه. او این تصور را پایه‌ای از مفهوم آزادی مدنظر خود قرار می‌دهد. (Brown, 1965: 8)

با این بیان، وی در نظر دارد انسان را از دیگر موجودات جدا کند. در توضیح این مطلب باید گفت در فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی، انسان به مثابه یک «شخص» تلقی می‌شود، نه یک «شیء». تفاوت بین «شخص» و «شیء» تفاوت بین «وجود» و «موجود» یا تفاوت بین «امکان» و «تعیین» است. اگر ما انسان را شخص تلقی کنیم، می‌توانیم بی‌نهایت راه و تعیین پیش روی او فرض کنیم و برای او مانند اشیا هویت واحدی قایل نشویم. بنابراین انسان می‌تواند بشود نه آنکه فقط باشد. موجودی که بالقوه دارای استعدادهای متفاوتی است و مثل اشیا فعلیت خاصی ندارد.

با این پیش‌فرض باید اذعان نمود که چون انسان، حالت امکانی دارد و به عبارتی شخص است و می‌تواند بین راه‌های متفاوت دست به انتخاب زده، تعالی یابد، ناچار از اراده است. پس می‌توان گفت انسان موجودی مختار و آزاد است که می‌تواند برعکس اشیا تصمیم بگیرد که به بیان «پل تیلیخ» فعل اخلاقی تصمیم نام می‌گیرد و منظور، از

1. Necessity.
2. Contingency.
3. Freedom.
4. Determine.

خود عکس‌العمل نشان دادن است. تمام این تصمیم‌ها نیز شخص را یاری می‌دهند تا به تکامل برسد و با انتخاب راه خود به یک فعلیت و تعین دست یابد و وقتی تعینی یافت، همانند بقیه اشیا حالت اجباری پیدا می‌کند که اینجا دیگر اراده‌ای در کار نیست. اگر بخواهیم این گفته را با اصطلاحات «پل تیلیخ» بیان کنیم، باید بگوییم انسان (متناهی) در ابتدا شخصی غیر متعین است که بسته به حالت امکانی خود و توان شدن‌های متوالی و نیز توان انتخاب و اراده، دست به تصمیم فعل ایمان می‌زند. تا اینجا انسان در ایمان خود، موجودی دارای اراده است؛ اما بعد از فعل ایمان (ایمان آوردن) وقتی استعدادهاى خود را شناخت و تعین خود را یافت، بی‌اختیار مقهور قدرت وجود نامتناهی می‌شود و به وسیله نامتناهی (امر قدسی واحد) فراچنگ زده شده، از حرکت باز می‌ایستد. اینجاست که می‌گوییم انسان مجبور است و در قبض شدن، اختیار و اراده‌ای ندارد.

در نهایت اینکه، عبارت‌های به‌ظاهر متناقض «پل تیلیخ» در باب ایمان و اراده، تعارضی ندارند و انسان در ایمان خود از جهتی دارای اراده و از جهتی فاقد اراده می‌باشد.

ایمان و شجاعت

نزد «پل تیلیخ» شجاعت^۱ مفهومی گسترده‌تر از اصطلاح رایج آن دارد. شجاعت از یک‌سو، حکایت از واقعیتی اخلاقی به معنای مفهومی مرتبط با فعل بشر و ارزش‌گذاری آن دارد و از سوی دیگر، متضمن مفهومی هستی‌شناسانه است که به منزله «تثبیت خود»^۲ کلی و ذاتی وجود آدمی است؛ چراکه یکی از پیش‌فرض‌های فهم شجاعت، داشتن درکی درونی از انسان، جهان و ساختارها و ارزش‌های آن است. از این‌رو «شجاعت بودن» حکایت از فعلی اخلاقی دارد که انسان «علی‌رغم» عناصری از وجودش که با تثبیت خود ذاتی او مبارزه می‌کنند، به تأیید وجود خود همت می‌گمارد. (Tillich, 1965:1 & 2) بنابراین شجاعت تثبیت خود «علی‌رغم» است؛ یعنی

1. Courage.
2. Self-affirmation.

«علی‌رغم» آنچه تمایل به ممانعت نفس از تثبیت خود دارد. (Ibid: 32)

به عبارت دیگر، انسان در فضایی زندگی می‌کند که مشکلات وجودی زیادی او را می‌رنجاند و هر لحظه ممکن است مانع از موفقیت او در امر ایمان شود. اموری چون ترس، شک، اضطراب و ... هر یک سد راهی است که باعث تزلزل وجود انسان می‌شود و می‌تواند باعث بروز یأس در او شود. آنگاه اگر انسانی مأیوس شود، دیگر بودن برای نفس او معنایی ندارد و به یک پوچی می‌رسد که می‌تواند هر لحظه باعث مرگ او شود. اینجاست که «پل تیلیخ» راهکاری پیشنهاد می‌کند و می‌گوید انسان باید «علی‌رغم» تمام این موانع پیش‌روی وجود خود، «شجاعت» به خرج دهد و با «تثبیت خود» همه این موانع را بپذیرد یا بشکند و در واقع ایمان بیاورد (فعل ایمان). البته با توجه به اینکه همیشه این موانع وجود دارد، ایمان نیز باید به صورت مستمر و پویا تجدید شود. با این بیان می‌توان فهمید اولاً چرا وی ایمان را امری وجودی و ناظر به بودن یا نبودن می‌داند و ثانیاً چرا مسئله «پویایی ایمان» را مطرح ساخته است.

بنابراین شجاعتی که در مقابل مفهوم ایمان مطرح می‌شود، همان پذیرش شک در درون خود به منزله تناهی خود و تصدیق محتوای دل‌بستگی نهایی است. (Tillich, 1957:101) به عبارت دیگر، علی‌رغم تمام نیروهای انفکاک انسان از خدا مثل شک، این نوع شجاعت باعث تصدیق ایمان می‌گردد و متضمن خطر کردن^۱ نیز می‌باشد. به همین دلیل خطر کردن است که ایمان زنده و پویا خواهد بود، وگرنه ایمان سنتی بدون خطر کردن و بدون شک و شجاعت، چیزی بیش از یک ایمان مرده نیست. (Ibid: 102) از آنجا که این شجاعت و جسارت، قرین با خطر کردن است، لاجرم امکان شکست هم دارد.

اگر این خطر کردن به شکست منجر شود، معنای زندگی انسان فرو می‌پاشد. [چراکه] او (انسان) خود و حقانیت خود را در برابر چیزی تسلیم کرده که ارزش آن را نداشته است. (Ibid: 17)

1. Risk.

یعنی تسلیم در مقابل چیزی که نهایی^۱ نبوده است. (Ibid: 18) پس ممکن است در ایمان یا دلبستگی نهایی، عنصری بت‌پرستانه وجود داشته باشد؛ مثلاً عنصر بت‌پرستانه استفاده از نهایی برای مقاصد خود، مثل ایمان ساحرانه و استفاده از ادعیه که در تمام ادیان وجود دارد؛ ولی اگر ایمان صادقانه باشد، محتوا باید واقعاً نهایی باشد و به قول «پل تیلیخ» این همان است که اعتراض عیسی را برانگیخت تا بگوید: «کسی که به من باور دارد، [در حقیقت] به من باور ندارد؛ بلکه به کسی باور دارد که مرا فرستاده است»؛ یعنی خدا. (Ibid: 104)

آثار ایمان

اگرچه «پل تیلیخ» به این عنوان تصریح نکرده است، مباحث وی در بخش «ایمان و یکپارچگی شخصیت»^۲ می‌تواند در فهم این مهم کمک کند. از دیدگاه وی، ایمان همچون تعریف صحیح آن (دلبستگی نهایی) تمام دلبستگی‌های ابتدایی دیگر انسان را که بدان وابسته‌اند، وحدت می‌بخشد و به تبع آن، کل شخصیت شخص یکپارچه می‌گردد. (Tillich, 1957: 105)

در واقع دلبستگی نهایی، محور یکپارچه‌سازی^۳ زندگی شخصی است. (Ibid: 106) این محور، تمام عناصر حیات شخصی انسان، اعم از عناصر جسمانی، خودآگاه، ناخودآگاه،^۴ و معنوی^۵ را متحد می‌کند.^۶ به عبارت دیگر، تمام اجزای بدن، تمایلات نفس و تمام کارکردهای روح انسان در فعل ایمان مشارکت می‌کنند که این یعنی تمام ابعاد وجود انسان. بدن در فعل ایمان، واجد شور و اشتیاقی می‌شود که گه‌گاه در وجد معنوی

1. Ultimate.
 2. Faith and the integration of the personality.
 3. Integrating centre.
 4. Conscious.
 5. Unconscious.
 6. Spiritual.
۷. برای اطلاعات بیشتر درباره یکپارچگی شخصی یا روحی بنگرید به: تیلیخ، ۱۳۸۱: ۳ / ۵۹-۵۳.

هم مشارکت می‌نماید. ضمیر ناخودآگاه وجود انسان و به اصطلاح، «روان انسان» نیز عیناً از این شور و اشتیاق بهره برده، در آن سهیم است. ایمان در ضمیر خودآگاه وجود انسان نیز تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً انسان را از اضطراب‌های خودآگاه رهایی می‌بخشد. تأثیر محوریت فعل ایمان بر عنصر معنوی وجود انسان نیز همان خلاقیت‌های هنری، علمی، اخلاقی و سیاسی است؛ چه آگاهانه باشد و چه ناآگاهانه. (Ibid:106 & 107)

ایمان می‌تواند قدرت شفابخشی^۱ هم داشته باشد؛^۲ حتی اگر ایمان، بت‌پرستانه یا ساحرانه^۳ باشد. البته باید توجه داشت یکپارچه‌سازی که از ایمان بت‌پرستانه ناشی می‌شود و موقتاً جسم یا روح را شفا می‌بخشد، دیر یا زود فرو می‌پاشد و بیماری بدتر از پیش می‌شود.^۴ این ایمان بیش از آنکه بدون تأثیر عمل کند، قدرت تخریبی و فروپاشندگی دارد و می‌تواند خطراتی را هم به دنبال داشته باشد و برای همین است که روح پیامبرانه، بیش از هر چیز با ایمان بت‌پرستانه مبارزه می‌کند. (Ibid: 108 & 109)

نتیجه

«پل تیلیخ» متکلم بزرگ پروتستان معاصر، ایمان را به مفهومی عام‌تر از دین (دل‌بستگی نهایی) تعریف می‌کند. اگر ایمان به امری واقعی و نامتناهی تعلق یافت، باعث نجات و سازندگی است، وگرنه بیم آن می‌رود که وجود شخص را تخریب کند. از نظر او، اگر ایمان به معرفت، اراده یا عاطفه محض تعریف شود، معنای آن تحریف شده است؛ یعنی اگرچه ایمان واجد هر سه عنصر است، به تنهایی، معرفت، اراده یا عاطفه نیست. ایمان با عقل به

۱. Healing power؛ شفا از دیدگاه تیلیخ به کل شخصیت انسان مربوط می‌شود. (بنگرید به:

همان: ۳۱۹ - ۳۱۵)

۲. مفهوم سلامت و شفابخشی نزد تیلیخ از اهمیت و تفسیر خاصی دارد. (_ Cutler, 1984: 171

189)

3. Magic.

۴. چرا که ایمان شفابخش، موضوعات خود، چون ملت، موفقیت و ... را که با دلربایی ساحرانه رهبران و با شعار و وعده‌ها و تمایلات تحقق نیافته، محقق می‌سازد. (Tillich, 1957: 109)

معنای قوه ناطقه و تفکر، تضادی ندارد؛ بلکه عقل، پیش‌فرض ایمان و ایمان نیز تکامل عقل است. دل‌بستگی نهایی داشتن، امری کاملاً ارادی است؛ اگرچه انسان هنگام مواجهه با امر نامتناهی قدسی، دچار وجد شده، قدرت اراده از او سلب می‌شود. در طی مسیر ایمان، هر کجا شک، اضطراب و ترس وجود او را تهدید کرد، باید شجاعت به خرج دهد و علی‌رغم وجود تمام مشکلات، نفس خود را تأیید و تثبیت کند و موانع را در هم شکند.



منابع و مأخذ

۱. توماس، جی. هی. وود، ۱۳۷۶، *پل تیلیش*، ترجمه فروزان راسخی، تهران، گروس، چ ۱.
۲. تیلیخ، پل، ۱۳۸۱، *الهیات سیستماتیک*، ترجمه حسین نوروزی، تهران، حکمت، چ ۱.
۳. تیلیخ، پل، ۱۳۷۸، *آینده ادیان*، گردآورنده: جerald سی و براوئر، ترجمه احمد رضا جلیلی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان، چ ۱.
4. Brown, D. Mackenzie, 1965, *Ultimate Concern: Tillich in Dialogue*, Harper & Row Publishers. Retrieved October 23, 2006, from. available at:
<http://religion-online.org/showchapter.aspTitle=538&c=598>
5. Brown, D. Mackenzie, 1965, *Ultimate Concern: Tillich in Dialogue*, Harper & Row Publishers. Retrieved October 23, 2006, from:
<http://religion-online.org/showchapter.aspTitle=538&c=599>
6. Cutler, C. Gertrude, 1984, "Tillich's Multidimensional View of Health: a message of Holistic Healing", *Theonomy and Autonomy (Studies in Paul Tillich's Engagement with Modern Culture)*, Edited by John J. Carey, printed in the USA, Mercer University Press, P 171-189
7. Edward, Craig, (ed), 1998, *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, USA and Canada, Routledge, Volume 9.
8. Horne, James R., 1984, "My Characteristics of Tillich's Absolute Faith", *Theonomy and Autonomy (Studies in Paul Tillich's Engagement with Modern Culture)*, Edited by John J. Carey, printed in the USA, Mercer University Press, P 157-170
9. Tillich, Paul, 1965, *Courage to Be*, Yale University Press, 24 Printing.
10. Tillich, Paul, 1957, *Dynamics of Faith*, New York, Harper &

Row Publishers.

11. Tillich, Paul, 1967, *My Search for Absolutes*, New York, Harper & Row Publishers by Simon and Schuster. Retrieved October 23, 2006, available at:
<http://religion-online.org/showchapter.aspTitle=1628&c=1619>
12. Tillich, Paul, 1955, *The New Being*, Published by Charles Scribner's Sons, Retrieved October 23, 2006, available at:
<http://religion-online.org/showchapter.aspTitle=375&c=22>
13. Tillich, Paul, 1955, *The New Being*, Published by Charles Scribner's Sons. Retrieved October 23, 2006, from:
<http://religion-online.org/showchapter.aspTitle=375&c=33>
14. Tillich, Paul, 1962, *The Shaking of the Foundations*, Great Britain, Pelican Books.

